

این مقاله، در کلیتی بنام «شعرانقلاب»، خواهان یک تفکیک است؛ کاری که شاید خاطر تمامیت‌خواه و کلی‌نگر ما را خوش نیاید. ولی واقعیتی است که باید به آن اذعان کرد. آن تفکیک عبارت است از مرز افکندن میان «شعر نهضت» و «شعر نظام». این تفکیک گذشته از اینکه یک شیوه معرفتی است، یعنی به ما در بهتر شناختن و داوری کردن در باره شعر انقلاب کمک می‌کند؛ به این شعر، شمولی می‌بخشد که در برداشت کلی‌نگرانه از آن گرفته می‌شود.

هر انقلابی دو مرحله دارد؛ مرحله نهضت؛ که مراحل شروع، بالندگی و پیروزی را در بر می‌گیرد و مرحله نظام؛ که زمان بعد از پیروزی را شامل می‌شود. ممکن است کسی در این تقسیم‌بندی تردید کند و کلمه انقلاب را فقط در خور دوره نهضت بداند، که چنین تردیدی هم چندان دور از حقیقت نمی‌تواند باشد. زیرا انقلاب، یک پدیده‌ای مقطعی و زمانمند است و بنا بر این، ما نمی‌توانیم آرزوی انقلاب مستدام را داشته باشیم. به یک معنی، می‌توان موضوع این مقاله را نیز تبیین همین نکته دانست، هرچند ساختار ظاهری آن طوری ریخته شده که به باور کسانی که مایل به تفکیک میان این دو مرحله از انقلاب نیستند نزدیکتر به نظر می‌رسد. پس بنیان این مقاله با این فرض نیز خلل چندانی نمی‌بیند.

اما بد نیست ذهنیت خود را از ترکیب «شعر انقلاب» نیز شفاف کنیم. به گمان من «شعر انقلاب» هویت کاملاً زمانمند ندارد. یعنی نمی‌توانیم بگوییم شعر انقلاب یعنی: شعری که قبل از انقلاب، زمان انقلاب و بعد از انقلاب سروده شده است. زیرا در هریک از این سه دوره زمانی، بوده و هستند شاعرانی که بی‌خیال انقلاب، زمزمه‌های فردی خودشان را داشته و دارند و نمی‌توان به هیچ اجبار و توجیهی، شعر آنان را به انقلاب ربط داد. بنا بر این شعر انقلاب را باید شعری معطوف به موضوع و معنی تفسیر کرد. یعنی شعری که دغدغه‌های آن با دغدغه‌ها، شعارها و آرمانهای انقلاب موازی باشد. از طرف دیگر شاعر انقلاب بودن صفت شعر است نه صفت شاعر که معمولاً به بعضی از افراد رایگان از این گونه صفتها داده می‌شود. بنا بر این باید به آفریده‌ها نظر کرد نه به آفریدگاران و مصاحبه‌های سیاسی آنها که وقتی مجال حرف زدن می‌یابند، بی‌پایه‌ترین حرفها را بدون دلیل و مدرک بر زبان می‌رانند



سید ابوطالب مظفری

### شعر انقلاب در دوره نهضت

من، دغدغه‌های اصلی انقلاب اسلامی ایران در دوره نهضت را این دو چیز می‌شناسم: «عدالت» و «آزادی» و بنا بر این بسیاری از شعرهایی را که از دهه چهل به بعد سروده شده ولو شاعران آنها این تعبیر را قبول نداشته باشند در زمره شعر انقلاب می‌شمارم. وقتی فروغ فرخزاد، می‌سراید:

من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید...  
و نان را قسمت می‌کند  
و پیسی را قسمت می‌کند  
و باغ ملی را قسمت می‌کند  
و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند...

دل‌م گرفته است  
دل‌م گرفته است

به ایوان می‌روم و انگشتانم را  
بر پوست کشیده شب می‌کشم  
چراغ‌های رابطه تاریکند

کسی مرا به آفتاب  
معرفی نخواهد کرد

کسی مرا به مهمانی گنجشکها نخواهد برد  
پرواز را بخاطر بسیار  
پرنده مردنی است.

مگر در پی چیزی جز عدالت و آزادی است؟ پس شعر انقلاب است. و مگر اکثر شعرهای شاملو چیزی جز زمزمه‌های انسان عدالت‌طلب آزادی‌خواه است؟ به عبارتی تمامی شعرهای که در آن سالها در این فضا تنفس کرده‌اند به نوعی نگوشتنامه آن «زمستان» سردی است که در آن:

«سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است.

کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را.

نگه جز پیش پاره دید نتواند،

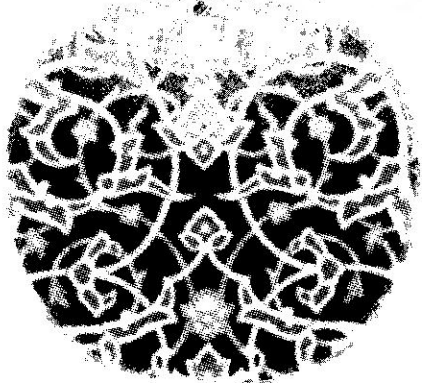
که ره تاریک و لغزان است

و گر دست محبت سوی کس یازی

## شعر نهضت

## و شعر نظام

نگرشی به شعر  
انقلاب اسلامی ایران



به اکراه آورد دست از بغل بیرون  
که سرما سخت سوزان است.»

و یا نفرین نامه آن شب‌های سیاهی که وصف آن چنین است:  
شب بد، شب دد، شب اهرمن  
وقاحت به شادی دریده دهن...۱۰۰۰

هرچه هست این است که این زمزمه‌ها و همه‌همه‌هایی که  
شاعران آن روزگار سر می‌دادند و در شعر شان متبلور است و به‌عنوان  
متن به دست ما رسیده نشان می‌دهد؛ که رنج انسان آن روز ایرانی  
چه بوده است. این نکته، دیگر امروزه از بدیهیات نقد ادبی بشمار  
می‌آید که میان ادبیات و جامعه به‌طور بسیار حسنه‌ای روابط دیپلماتیک  
برقرار است. و این دو حتی در بحرانی‌ترین دوره‌های روابط خود هم  
به نوعی، حکایتگر حال یکدیگر بوده‌اند.

حکایت این بود که ملت ایران در برهه‌ای از تاریخ خود به این  
واقعیت مهیب وجدان کرده بودند، که دچار شکست تاریخی شده‌اند.  
و دیگر از آن نام بلند، چیزی جز ظاهر متظاهر، چیزی بر جای بنمانده  
است. همان که اخوان آن را در «مرد و مرکب» به درستی نمایانده  
است. و این افرادی که به‌نام شاه بر ایشان سیطره دارند، نه می‌توانند  
وارث آن تاج و تخت دو هزار و پانصدساله ایرانی باشند، نه مجری  
فکر و دیانت هزارساله اسلامی و نه در تمدن پویانده و شتابناک  
امروزی حرفی برای گفتن دارند. این بود که خلقی انبوه با سلاقی  
و افکار گوناگون خود، در پی یافتن چاره بر آمدند و آن چاره انقلاب  
بود.

بنابر این در پس‌زمینه هر انقلابی می‌توان انگیزه‌های متفاوتی  
را جستجو کرد. اما اینکه سرانجام از میان گرایشهای متفاوت و گاه  
متضاد، یک گرایش غالب زمام هدایت انقلاب را برعهده می‌گیرد،  
حرف دیگری است و انقلاب ایران نیز از این قاعده بر کنار نماند.  
در میان سه گرایش اسطوره‌ای، اسلامی و روشنفکری، سر انجام  
ملت ایران در رفراندومی، به اسلامیت نظامشان رای دادند و از این

به بعد بود که علاوه بر آن دو عنصر قبلی، قید «اسلامیت» نیز اضافه  
شد و جنبه‌های ایدئولوژیک نهضت پر رنگ‌تر گردید.

من در شعر معاصر، نماینده گرایش اسطوره‌ای انقلاب راه مهدی  
اخوان ثالثه نماینده وجه روشنفکرانه و لیبرال آن را احمد شاملو و  
نماینده چهره معنوی و ایدئولوژیک آن را شاعرانی چون سهراب  
سپهری، نعمت آزر، طاهره صفارزاده و علی موسوی گرمارودی  
می‌دانم.

قالب شعر در این دوره نیمایی و سپید است که قالب رایج و  
غالب آن زمان است و متناسب با روح تپنده و شعارهای نوگرایانه  
انقلاب. گرایش به سمبولیسم سیاسی در بیان، در کار این شاعران  
دیده می‌شود. نبض اصلی شعر معاصر در دست همین جماعت است  
که هم حرف تازه دارند و هم محتوای متناسب با زمانه را تبلیغ  
می‌کنند. نکته جالب اینکه با وجود فضای سیاسی حاکم بر این دوره  
شاعران به ورطه شعار، نفلطیده‌اند و غالباً از جنبه‌های متفاوتی،  
سطح هنری کارشان را پاس می‌دارند. از طرف دیگر هنوز قالب  
شعر سپید و نیمایی، مهر ارتداد و معاندت با دیانت را بر پیشانی خویش  
ندارد و شاعران انقلابی و مذهبی نیز شعر گفتن در آن قالبها را دون  
شامن خود نمی‌دانند.

شاعران این دوره از نظر مضمون و موضوع، محدودیت دید  
ندارند، چه آنها که روشنفکرانه حرف می‌زنند و چه کسانی که با  
زبان مذهب همگی پیام‌های عام و انسانی دارند به انقلاب، به  
عنوان نماد رهایی‌بخش انسانهای در بند، می‌نگرند. و ترکیباتی  
مانند است اسلامی، جنبش‌های آزادی‌بخش و مستضعفین زمین  
از ادبیات رایج آن روزگار است. قهرمانان و الگوهای که تجلیل  
می‌شوند آزادی هستند که ویژگی بارز آنها عدالت‌طلبی و  
آزادی‌خواهی‌شان است. حال این شخصیت‌ها ممکن است «چکوارا»،  
«کاندی» و «قوم نکرومه» بوده باشند یا «بوذر» «عمار» و «شریعتی».



● شاعر انقلاب بودن صفت شعر است نه صفت شاعر  
که معمولاً به بعضی از افراد رایگان از این گونه صفتها  
داده می‌شود.

● باید به آفریده‌ها نظر کرد نه به آفریدگاران و  
مصاحبه‌های سیاسی آنها که وقتی مجال حرف زدن  
می‌یابند، بی‌پایه‌ترین حرفها را بدون دلیل و مدرک بر  
زبان می‌رانند

● در میان سه گرایش اسطوره‌ای، اسلامی و  
روشنفکری، سر انجام ملت ایران در رفراندومی، به  
اسلامیت نظامشان رای دادند و از این به بعد بود که  
علاوه بر آن دو عنصر قبلی، قید «اسلامیت» نیز اضافه  
شد و جنبه‌های ایدئولوژیک نهضت پر رنگ‌تر گردید.

## شعر انقلاب در دوره نظام

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ رودخانه‌های جوشان تفکرات گوناگون، سر انجام در بستری به هم رسیدند و تشکیل دریاچه‌ای را با عنوان «جمهوری اسلامی» دادند و انقلاب در صورت دوم خود تجلی کرد. ما از این تجلی، به نظام تعبیر کردیم. از آنجا که هر نظامی برای خودش قالبها و راهکارهای مشخصی باید داشته باشد؛ مسلماً نمی‌تواند تمام خواسته‌های انقلابیون را بر آورده سازد. این است که نارضایتی‌ها بروز خواهند کرد و یکی از قالبهای بروز این نارضایتی‌ها خواه ناخواه شعر خواهد بود. اینجا است که شعار «بر نظام و بانظام بودن» طرح می‌شود گروهی به عنوان اپوزیسیون یکبارگی کناره خواهد گرفت و گروهی دیگر که هنوز امیدشان را از بر آورده شدن آرمانهایشان از دست نداده‌اند سعی در توجیه و تفسیر خواهند داشت. در شعر معاصر ایران نیز این اتفاق افتاد و ترکیب شعرانقلاب و شاعرانقلاب نیز از همین دوره شکل گرفت. به کسانی عنوان شاعران انقلاب داده شد که از این تاریخ به بعد با سیاستهای جمهوری اسلامی و در رأس آن رهبریت آن وفادار ماندند و گذشته از سیرت انقلاب بر خود فرض دیدند که از صورت این انقلاب نوبا نیز دفاع نمایند. به عبارت دیگر آنهایی که جنبه ایدئولوژیک انقلاب را برتافتند و آن را با مفاهیمی چون آزادی و عدالت همسو دانستند، عنوان شاعران متعهد انقلاب را از آن خود کردند.

در این مقطع گذشته از نامهای که برده شد، شاعران دیگری به میدان آمدند. این افراد که عموماً در مجموعه‌های بنام «حوزه هنر و اندیشه» که بعدها نام «حوزه هنری» را به خود گرفته، اعم از شاعر، نویسنده و فیلمساز گرد آمده بودند، نامهایی چون علی معلم، حسن حسینی، قیصر امین پور، سلمان هراتی و...

خصوصیت بارز این مجموعه گذشته از آن مفاهیم مشترک مورد اشاره، باورشان به مفهومی به نام «ولایت» بود. ولایت یکی از ریشه دارترین مفاهیم در فرهنگ تشیع بشمار می‌آید که سالها

● من در شعر معاصر، نماینده گرایش اسطوره‌ای انقلاب را، مهدی اخوان ثالث، نماینده وجه روشنفکرانه و لیبرال آن را احمد شاملو و نماینده چهره معنوی و ایدئولوژیک آن را شاعرانی چون سهراب سپهری، نعمت آرم، طاهره صفارزاده و علی موسوی گرمارودی می‌دانم.

● قهرمانان و الگوهایی که تجلیل می‌شوند افرادی هستند که ویژگی بارز آنها عدالت طلبی و آزادی خواهی شان است. حال این شخصیت ها ممکن است «چگوارا»، «گاندى» و «قوام نكرومه» بوده باشد یا «ابوذر»، «عمار» و «شریعتی».

در پرده‌ای از معصومیت و مظلومیت مکتوم مانده است و بنا به روایت شیعیان بعد از پنج سال حکومت امام علی، دیگر نمود بیرونی نداشته است. حال بعد از قرن‌ها، در ظل تئوری ولایت فقیه توسط امام خمینی مصداق بیرونی یافته بود. باید ناگفته نگذیریم که این تئوری در طول این سالها در جنبش روشنفکری دینی، توسط متفکرانی چون دکتر علی شریعتی در قالب آثاری چون «امت و امامت» به قدر کافی روزآمد شده بود که بتواند قلوب شاعران جوان و روشن‌اندیش را برآید.

البته بررسی نقش دکتر شریعتی در بنیان فکری شاعران دوره نهضت، نیاز به گفتار مسوسطی دارد، ولی همین قدر می‌توان اشاره کرد که ایشان حلقه واسطه‌ای بود میان تفکر فلسفی، مذهبی محض و تبیین ایدئولوژیک و هنری متناسب با زمان از دین. این تبیین می‌توانست امکانات سیستماتیک بیان شاعرانه را در اختیار هنرمندان و ادیبان قرار بدهد که چنین شد و در این میان شاعرانی چون علی معلم، حسن حسینی، قیصر امین پور و یوسفعلی میرشکاکه خیلی وامدار تز فلسفه تاریخ دکتر شریعتی می‌باشند. این طرز فکر هرچند اندکی بمدت توسط شاگردان سید احمد فرید بنیان فلسفی محکمتری در درون گفتمان مدرنیته پیدا کرد؛ ولی از اقبال شاعران و هنرمندان روشنفکر بدور ماند و کار خودش را در سطح محدود چند فیلسوف دنبال نمود.

خلاصه کلام اینکه این شاعران در چنین مقطعی هنرشان را در دفاع و تبیین آرمانهای این نظام قرار دادند هرچند بهای آن را نیز در طرد و انکار از جانب محافل روشنفکری، دریافت نمودند و این اولین ضربه‌های بود که شعر معاصر ایران در کل و شعر انقلاب به طور خاص پذیرا شده زیرا در هر دو گروه چهره‌های با استعدادی بودند که در اثر این طرد و نادیده گرفته شدن توانستند چنان که باید و شاید مجال طرح بیابند.

شاعران دوره نظام از لحاظ اندیشه و صورت با تمرکز بر مبانی و مفاهیم موجود در فرهنگ اسلامی - شیعی، به نوآوری‌هایی نیز دست یافتند، کاری که تا آن روز جایش در ادبیات فارسی خالی بود. باورهایی مانند جهاد، هجرت، شهادت، انتظار، تولی و تبری، مفاهیم تازه‌ای بود که می‌توانست شعر فارسی را از تکرار ملال‌انگیز مضامین برهاند. این مفاهیم با خود خیل عظیمی از اسطوره‌ها، تلمیحات و تصاویر تازه را به همراه آورده بود. ما می‌توانیم منسجم‌ترین و پخته‌ترین این مشرب شمری را در کارهای علی معلم دامغانی ببینیم. معلم با چاپ مجموع شعر «رجعت سرخ ستاره» فرهنگ شعری خاصی از خودش نشان داد که با ساختار فکری ایشان متناسب بود:

شبیگیر ما در روز خیبر یاد بادا  
قهر خدا در خشم حیدر یاد بادا  
کو آن بلنداواز گیها چیر گیها  
استیزه چون شمس و قمر با تیر گیها  
کو آن اباذره‌های آشوبی خدایی  
پینمیران زهد و آزادی رهایی  
عمارها کو زیدها مقادها کو  
آن دادگرها در شب بیدها کو ۲

موسوی گرمارودی در کتاب «خط خون» در قالب شعر سپید و نیمایی نیز چهره دیگری از این فرهنگ شعری را عرضه داشت که در زمان خودش طنین تازه داشت:

حرا، شخص نیست  
فضیلتی است  
از توشه بار کاروان مهر جدا مانده  
آن سوی رود پیوستن  
و کلام و نگاه تو

پلی است  
که آمی را به خویش باز می گرداند  
و توشه را به کاروان. ۳۰

● بررسی نقش دکتر شریعتی در بنیان فکری  
شاعران دوره نهضت، نیاز به گفتار مبسوطی  
دارد، ولی همین قدر می توان اشاره کرد که  
ایشان حلقه واسطه‌ای بود میان تفکر فلسفی  
مذهبی محض و تبیین آیدئولوژیک و هنری  
متناسب با زمان از دین.

● شاعرانی چون علی معلم، حسن حسینی،  
قیصر امین پور و یوسفعلی میرشکاک، خیلی  
وامدار تر فلسفه تاریخ دکتر شریعتی می باشند.

● در حقیقت شاعران آرمانگرای انقلابی با  
عطف توجه به مسأله جنگ و تجاوز دشمن  
خارجی، می خواستند از رویارویی با واقعیت‌های  
درونی جامعه ابا ورزند.

● حوزه شعر انقلاب دچار یک نوع بی مضمونی  
گردید که حاصل موازی نیامدن میان آرمان و  
واقعیت بود.

تغزل و تغرد بازگشتند و تعداد زیادی نیز متأسفانه به گرداب شاعران  
شعرهای مناسبتی و محفلی در غلطیدند که بازار شان داغ بود و هر  
هفته و ماهی در یکی از استانهای کشور به مناسبتی دایر می شد.  
شاعران پروازی جویای نام و نان نیز از راه‌های دور و نزدیک سر  
می رسیدند، می خواندند و می سرودند و می رفتند، تمام. دیگر نه شعر  
اجتماعی - انتقادی‌ای که با رواج جریان شعر نو مدتی رونق داشت  
و برکات بسیاری نیز به همراه آورده بود وجود داشت، نه از آن شور  
و شجاری که در شعرهای دوره نهضت بود اثری باقی بود و نه حتی  
آن جریان شعر آرمانی شیعی رمق نخستین در وجودش مانده بود.  
حتی شاعران بزرگ و جا افتاده‌ای مثل منوچهر آشنی که روزگاری  
واگویه اسپ سفید و حماسه‌های تراژیک این مردم را می سرود، به  
نوعی فرمالیست جوان پسنانه‌ای روی آورد که اگر از یک جوان  
قابل قبول باشد مسلماً از ایشان پسنیده نمی نمود.

اگر محققى امروزه در شعر شاعران انقلاب و خصوصاً پس از  
جنگ ترقی بنماید دو حقیقت را به وضوح مشاهده می کند: اول  
شعر محفلی و مناسبتی که بازار گرم دارد، شعری که نه دردی در  
آن است و نه جوهره شعری بالا و به صورت اعلی نماد همان شعر  
برای شعر که روزگاری از طرف خود این جماعت به شدت رد می شد  
و دوم حسرتیه‌های سطحی که فقط می تواند دل افسرده خود شاعر  
را اندک تسکین بدهد. این حسرتیه‌ها می تواند نشانگر خوبی باشد  
از ناله‌های افلاطونی نسلی که از رسیدن به نیستان شان باز مانده‌اند  
و راه رسیدن به آن را نیز نمی دانند

آواز عاشقانه ما در گلو شکست

حق با سکوت بود صدا در گلو شکست..

«بادا» میاد گشت و «هبادا» به باد رفت

«آیا» زیاد رفت و «چرا» در گلو شکست

بنض‌های کال من، چرا چنین

در دسته‌بندی ما هر چند این شاعران در صف سرایندگان بعد  
از نهضت قرار گرفتند اما باید بی درنگ اضافه کنیم که تا مدت‌ها حال  
و هوای کارشان نهضتی بود یعنی سعی می کردند همان آرمانها و  
ایده‌ها را در قالب عینی این نظام تجربه کنند. از آنجا که میان آرمان  
و عمل فاصله زیاد است و روندگان این مسیر کم کم به نوعی سر  
خوردگی دچار می شوند، شاعران این دوره نیز این سرخوردگی را در  
قالب کم کاری، از متن به حاشیه رفتن و سکوت، نمایش دادند.  
هرچه نظام به سمت تثبیت و اقتدار خود پیش تر می رفته جناب  
عینیت و ذهنیت نیز در خیال شاعران انقلاب عمق می گرفت. اما  
هشت سال جنگ تحمیلی عراق، برای مدتی طولانی توانست  
ذهنیت شاعران عدالت‌طلب آزادی‌خواه را از متن به حاشیه براند و  
آنان را درگیر یک واقعیت متفاوت بنماید. در حقیقت شاعران  
آرمانگرای انقلابی با عطف توجه به مسأله جنگ و تجاوز دشمن  
خارجی، می خواستند از رویارویی با واقعیت‌های درونی جامعه ابا  
ورزند.

من در اینجا لازم می دانم نامهای تازه‌ای را به میدان بکشانم  
که فرزندان این روزگار بودند و دغدغه‌های اصلی شان اینکه می خواستند  
میان عینیت نظام و ذهنیت انقلاب جمع نمایند و در این جمع کردن  
دچار مشکل می شدند؛ نامهای چون علی رضا قزوه، محمد رضا  
عبدالملکیان، قادر طهماسبی (فرید) و... این دغدغه‌ها هر چند حرف  
زمانه بود و به انحای مختلف در کارهای شاعران خود را نشان می داد  
ولی در این میان محمد رضا عبدالملکیان و بیشتر از ایشان علی  
رضا قزوه، توانست رساتر از دیگران در نوسروده‌های تحت عنوان  
از «نخلستان تا خیابان» و «سولا ویلا نداشت» از «خراشیدگی صورت  
انقلاب» سخن بگوید:

ای دوست

از من جان بخواه

اما فریاد سهم من است

چنان که سهم ابوذر بود

دیشب در نهج البلاغه با کسی بودم

که مرا پا به پای خویش، تا نخلستانهای کوفه برد

از نخلستان صدای گریه می آمد

دیشب به مضامین مظلوم نهج البلاغه می اندیشیدم

که ابوذر از راه رسید

این بار پا به پای ابوذر رفتم

از نخلستان تا خیابان

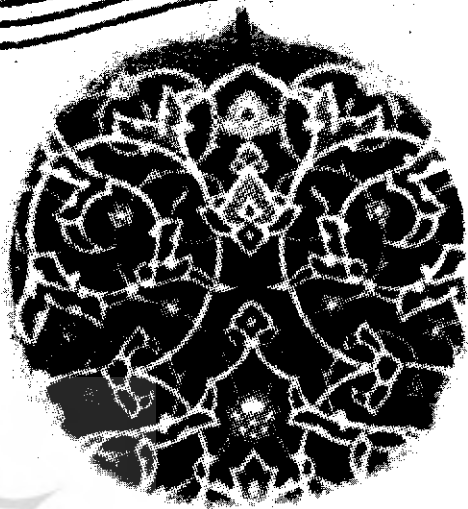
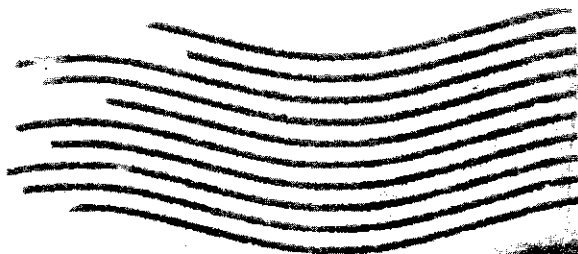
از چهار راه درد گذشتیم

از چارراه فقر

که اعتراض ابوذر مرا به خود آورد

اینان برادران علی هستند؟

در واقع در این برهه از تاریخ این فرزندان متعهد نظام بودند که  
با استفاده از وجه و اعتبارشان در چهره منتقدان صریح‌اللہجه نظام  
ظاهر شدند کاری که نیروهای اپوزیسیون نه مجال آن را داشتند و  
انگیزه آن را. اما این تک‌سرابی‌ها متأسفانه به یک جریان تبدیل  
نشد؛ کاری که اگر می شد و می ماند امروز ما قضاوت بهتری از شعر  
دوره نظام می توانستیم داشته باشیم. در نتیجه این تحولات شعر  
معاصر ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در مجموع و خصوصاً  
در حوزه شعر انقلاب دچار یک نوع بی مضمونی گردید که حاصل  
موازی نیامدن میان آرمان و واقعیت بود. این بود که گروهی چاره  
را در موج آفرینی‌های فرمی و زبانی یافتند و گروه دیگر به دوره



● منوچهر آتشی که روزگاری واگویه اسپ سفید و حماسه های تراژیک این مردم را می سرود، به نوعی فرمالیست جوان پسندانه ای روی آورد که اگر از یک جوان قابل قبول باشد مسلماً از ایشان پسندیده نمی نمود.

● با وفات امام خمینی رهبر انقلاب در سال ۱۳۶۸ و موج عظیمی از مرثیه سرای در سوگ ایشان، اکثر شاعران برای خودشان مفری یافتند تا دروازه امیدهای کلان شان را با رحلت ایشان بسته شده قلمداد کنند و اندکی از حجم شعارهای دوره انقلاب بکاهند

اسلامی تر شناخته شد. این رجوع دوباره به سمت قالبهای کلاسیک هرچند فواید خودش را نیز داشت ولی از نظر سیر تکاملی ادبیات عقب گرد به شمار می آمد و آفاتش به نظر من بیشتر از عوایدش بود.

#### سخن آخر

هر قیدی که به دنبال کلمه شعر بیاید به نوعی آن را محدود می کند و از اطلاق آن می کاهد و شعر از آن جمله موجوداتی است که با اطلاق خوشتر است. مقیدات شعر تا زمانی خوب است که به صورت یک شاخه در زمان خاص، بیاید و بعد جا را برای شعر مطلق خالی کند و الا اگر ادعای مطلق الثباتی نماید و بخواهد تا ابد موقعیت خودش را حفظ کند، دیگر شانهی ندارد. ما این گونه تقیدات را در این سالها زیاد تجربه کرده ایم به طوری که خود شعر معاصر به صورت نحیف و بیمار مانده هر چه انرژی و نشاط بوده به پای این حواشی ریخته شده است. نامهای چون شعر انقلاب، شعر جنگ، شعر مقاومت، شعر مهاجرت، شعر حوزه و... دیگر مجاللی برای خود شعر باقی نگذاشته است. در طول این دو دهه هر چه کنگره و همایش و شب شعر به یاد دارم من برای همین شعرهای مقید بوده است نه شعر مطلق، آن وقت در مطبوعات داد و فریاد بر می آوریم که شعر ما دچار بحران مخاطب است و هزار بحران دیگر.

سخن به درازا کشید و بیم از طولانی شدن هشدار می دهد که هر چه ناگفته را به مجال دیگر موکول کنم

گریه های لال من، چرا چنین

عمری بجز بیهوده بودن سر نکردیم  
تقویمها گفتند و ما باور نکردیم

راستی دوستان اگر روزی  
رشته شد پنبه ها چه باید کرد

سبکباران خرامیدند و رفتند  
مرا بیچاره نامیدند و رفتند  
سواران لحظه ای تکبیر نکردند  
ترجم بر من مسکین نکردند

با وفات امام خمینی رهبر انقلاب در سال ۱۳۶۸ و موج عظیمی از مرثیه سرای در سوگ ایشان، اکثر شاعران برای خودشان مفری یافتند تا دروازه امیدهای کلان شان را با رحلت ایشان بسته شده قلمداد کنند و اندکی از حجم شعارهای دوره انقلاب بکاهند این بیت از علی معلم زبان دل خیلی از شاعران بود که می خواستند سنگینی واقعیت را قبول کنند ولی نمی دانستند چگونه:

بی تو صعب است که سودای نخستین گیرند  
بی آزادی لبنان و فلسطین گیرند

بی تو صعب است که سیمرغ ببرد تا قاف  
بی تو صعب است که هیوار شود استضعاف

ویژگی دیگری که شعر انقلاب در این دوره بخود گرفت نوعی بازگشت ادبی به سمت قالبهای کلاسیک شعر بود. رونق بی سابقه غزل در انواع گوناگون خودش و مثنوی در شیوه ها تازه اش رباعی و دوبیتی و حتی قصیده نشان از این ارتجاع ادبی می داد. در این دوره حتی شایعه لاتیکی بودن شعر نو نیز مطرح شد و شعر کلاسیک

۱. سحوری، نعمت مهرزاده، انتشارات رواق
۲. رجعت سرخ ستاره، علی معلم، حوزه اندیشه و هنر اسلامی
۳. خط خون، علی موسوی گرمارودی، کتابفروشی زوار
۴. از نخلستان تا خیابان، علی رضا قزوین، نشر همراه
۵. از مجموعه شعرهای قیصر امین پور
- عزگزیده ادبیات معاصر شماره ۹۴، قادر طهماسبی